

نقد و ارزیابی وظیفه‌گرایی

محمدجواد موحدی^{۱*}، مژگان گلزار اصفهانی^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

مکتب وظیفه‌گرایی یکی از مکاتب اصلی مطرح در فلسفه‌ی اخلاق پزشکی است که می‌توان با بررسی و شناخت دقیق آن، راه حل‌های بیش‌تری در مورد چالش‌هایی که اخلاق پزشکی با آن روبه‌رو است، به‌دست آورد. در فلسفه‌ی اخلاق، وظیفه‌گرایی به آن دسته از نظریاتی اطلاق می‌شود که مطابق آن‌ها ملاک درستی و نادرستی عمل، قطع نظر از میزان سود و به‌طور کلی نتایج و پیامدهای آن منوط به خود عمل و ویژگی‌های آن است؛ به عبارت دیگر، وظیفه‌گرایان معتقدند که انجام افعال اخلاقی، قطع نظر از نتایجی که به بار می‌آورند، برای انسان الزامی است و این الزام در خود افعال قرار دارد و نه این‌که مترتب بر فعل و مؤخر از آن باشد (مانند غایت‌گرایی). غایت‌گرا همواره به نتایج فعل خویش و وظیفه‌گرا همواره به وظیفه‌ی خود می‌اندیشد. در این مقاله برآنیم تا با نظر اجمالی بر وظیفه‌گرایی و دو شاخه‌ی اصلی آن، وظیفه‌گرایی عمل‌نگر و وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، به نقد و ارزیابی آن‌ها بپردازیم. در فلسفه‌ی اخلاق، به‌طور کلی، نظریات وظیفه‌گرایانه به مراتب کم‌تر از نظریات غایت‌گرایانه مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، چرا که نقد این‌گونه نظریات دشوارتر از نقد نظریات غایت‌گرایانه است.

واژگان کلیدی: وظیفه‌گرایی، غایت‌گرایی، وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر

^۱ دانشجوی دکترای فلسفه دانشگاه اصفهان

^۲ کارشناس ارشد فلسفه

* نشانی: اصفهان، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه فلسفه، تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۳۱۳۵، Email: movahedi.mj@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

واژه‌ی وظیفه‌گرایی را نخستین بار ^۱ Jeremy Bentham در کتاب خود، تحت عنوان «وظیفه‌گرایی یا علم اخلاق» مطرح کرد. واژه‌ی انگلیسی «deontology»، ترکیبی است از «deonto» به معنای «تکلیف» یا «وظیفه» و «logos» به معنای «شناخت» (۱).

در اخلاق هنجاری، نظریات وظیفه‌گرایانه در مقابل نظریات غایت‌گرایانه قرار می‌گیرند. در حالی که غایت‌گرایی اعمال درست را براساس غایات خیر مشخص و معین می‌کند، وظیفه‌گرایی مدعی است که غایات و وسایل نیل به آن‌ها فی‌نفسه مرتبط با عمل هستند و پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. ویژگی‌های مهم دیگری نیز وجود دارد که تعیین‌کننده‌ی درستی و نادرستی اعمال می‌باشند. در وظیفه‌گرایی، ملاک سنجش افعال اخلاقی، وظیفه است؛ حقانیت افعال اخلاقی ناشی از یک الزام است، الزامی که در خود عمل نهفته است؛ در نتیجه، درستی و نادرستی افعال، برآمده از ذات خود فعل است، یعنی فعل خوب ذاتاً مستحق تحسین است و نه به موجب ایجاد نتایج خوب؛ بنابراین، در اخلاق مبتنی بر وظیفه‌گرایی دست کم بعضی از افعال اخلاقی را می‌توان یافت که با قطع نظر از نتایجی که به بار می‌آورند، انجام آن‌ها برای انسان الزامی است و این الزام در خود افعال قرار دارد (۲).

وظیفه‌گرایان و غایت‌گرایان تلاش می‌کنند تا تمام قواعد پذیرفته شده در جامعه را از یک یا چند قاعده‌ی اساسی استنتاج نمایند. به عنوان نمونه، می‌توان اصل سودمندی را نام برد که به موجب آن ملاک درستی و نادرستی یک عمل، لذت و رنجی است که از آن حاصل می‌گردد؛ به عبارت دیگر، تأیید یا تکذیب یک عمل، منوط به افزایش یا کاهش مقدار سعادت افراد متأثر از آن عمل است (۳) و همچنین، اصل امر مطلق در اخلاق کانت، که بنابر آن، «عمل باید به گونه‌ای باشد یا مطابق با قاعده‌ای باشد که در عین حال بتوانیم اراده کنیم که آن

قاعده، قاعده‌ای همگانی باشد» (۴)؛ این اصل یک قاعده‌ی طلایی^۲ در غرب محسوب می‌شود.

Tännsjö^۳ معتقد است که میان اخلاق وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه، یک تفاوت بنیادی وجود دارد: مطابق اخلاق وظیفه‌گرایانه، ماهیت عمل به خودی خود تعیین‌کننده‌ی وضعیت اخلاقی (درستی و نادرستی) عمل است؛ اگر غایت‌گرایی ما را به ملاحظه‌ی نتایج عمل توصیه می‌کند، اخلاق وظیفه‌گرایانه ما را به مشاهده‌ی خود عمل توصیه می‌کند، بدون توجه و اندیشه بر نتایج آن (۵). از سوی دیگر، می‌توان گفت که وظیفه‌گرایی مرتبط است با کشف اعمال درستی که شخص باید به منظور فراهم آوردن و ایجاد، «خیر و خوبی» انجام دهد؛ در حالی که، غایت‌گرایی در درجه‌ی اول به تحلیل معنای «خیر و خوبی» می‌پردازد و سپس، بیان می‌کند که یک عمل درست، عملی است که «خیر و خوبی» را به بار آورد و منتهی به نتایج خوب شود. به عبارت دیگر، ایجاد خیر و خوبی در وظیفه‌گرایی، مؤخر بر نفس انجام خود عمل به‌خاطر عمل است و اهمیت چندانی ندارد؛ ولی در غایت‌گرایی، ایجاد خیر و خوبی غایتی است که عمل به‌خاطر آن انجام می‌شود و مقدم بر انجام عمل است (۶).

Stephen Darwall^۴ در مورد وظیفه‌گرایی تقریری خاص بیان می‌کند؛ او از جمله کسانی است که وظیفه‌گرایی را به شکل منطقی و بنیادی مورد بحث قرار داده است.

طبق نظر او، غایت‌گرا معتقد است که فاعل باید آن‌چه را که بهترین حالت‌ها و آثار را پدید می‌آورد انجام دهد؛ ارزش ملازم این‌گونه حالات و آثار کاملاً مستقل از هر رابطه‌ای با فاعل است و در واقع، فاعل بی‌طرف یا فاعل نامحور^۵ است؛ به عبارت دیگر، حالات و آثار ارزشمند، ذاتاً شامل عملی می‌شوند که ارزش‌اش مستقل از عمل خود فاعل می‌باشد،

^۲ Golden Rule

^۳ استاد فلسفه‌ی دانشگاه استکهلم - (۱۹۴۶)

^۴ فیلسوف و اخلاق دان آمریکایی - (۱۹۵۰)

^۵ Agent-neutral

^۱ (1834), Deontology or the Science of Morality

یعنی بی‌ارتباط با عمل فاعل؛ برای مثال، وفای به عهد ذاتاً ارزشمند است، اما ارزشمندی آن کاملاً مستقل از عمل فاعلی است که به عهد خود وفا می‌کند (۷).

پس غایت‌گرایی، نظریه‌ای است که در آن ارزش‌ها، مستقل از فعل و عمل فاعل هستند و فعل و عمل فاعل در قیاس با آن‌هاست که پسندیده یا ناپسند داوری می‌شود. نظریات وظیفه‌گرایانه، بر خلاف نظریات غایت‌گرایانه، با محوریت فاعل شکل می‌گیرند و اغلب شامل اصولی می‌شوند که فاعل محور^۱ هستند. برای مثال، نظریه‌ی وظیفه‌گرایانه ممکن است شامل وظایف در نگاه نخست وفای به عهد باشد و این کاملاً متفاوت است از این‌که وفای به عهد را یک چیز ذاتاً ارزشمند بدانیم (مانند غایت‌گرایی). حکم یا دستور در نگاه نخست به حفظ وعده (وفای به عهد)، حکمی است که بر اساس آن افراد باید به وعده‌های خود وفا کنند و نه این‌که حالات و آثار ذاتاً خوب را با وفای به عهدشان ایجاد نمایند (۷).

در حقیقت، Darwall بر آن است که با توجه به محتوای نظریه‌ی رفتار درست^۲، تمایزی را بین نظریات غایت‌گرایانه و وظیفه‌گرایانه مطرح کند. بر این اساس، نظریه‌ای غایت‌گرایانه خواهد بود، اگر و تنها اگر درستی عمل را به وسیله‌ی این‌که آیا عمل مورد نظر، باعث افزایش نتایج خوب شده است یا نه، تعیین کند؛ در غیر این صورت، نظریه‌ای وظیفه‌گرایانه است. بنابراین، روشن است که بر اساس این تمایز، غایت‌گرایی، تنها شامل نظریات غایت‌گرایانه‌ی عمل‌نگر می‌شود. مطلب دیگری که باید به آن اشاره شود این است که نظریات وظیفه‌گرایانه ممکن است شامل اصولی باشند که فاعل محور نیستند. برای مثال، اصل در نگاه نخست جلوگیری از ضرر. در حقیقت، چنین اصولی می‌توانند با داشتن نظریه‌ای مناسب درباره‌ی خوبی، بخشی از نظریه‌ی غایت‌گرایی باشند (۶).

Darwall معتقد است که نوع نگاهی که به غایت‌گرایی

ختم می‌شود، با نگاه بیرونی^۳ به فاعل اخلاقی، همراه با نظر به ارزش ذاتی آثار و نتایج آغاز می‌گردد؛ سپس، روی جنبه‌ی درونی^۴ آن اندیشه می‌کند و نخست با نظریه‌ی عمل درست و بعد از آن، با نظریه‌ی رفتار اخلاقی، به انجام این کار مبادرت می‌ورزد؛ اعمال درست هستند اگر آن‌ها باعث افزایش آثار و نتایج شوند؛ یک منش اخلاقی خوب است، اگر به‌طور فزاینده‌ای باعث افزایش آثار خوب یا شاید، اگر مورد ستایش قرار بگیرد، باعث افزایش آثار خوب شود (۷).

در این روند از بیرون به درون، اعمال طبیعتاً در نقطه‌ی میانی قرار دارند. آن‌ها متأثر از علل درونی هستند، اما کاملاً مستقل از انگیزه یا علت درونی خاص خود هستند. بنابراین، ویژگی مشخص نظریات غایت‌گرایانه این است که آن‌ها بخشی از نظم بیرونی عینی هستند؛ آن‌ها تا حدی شکل دهنده و ایجادکننده‌ی آثار و نتایج می‌باشند؛ پس، اعمال هم دارای جنبه‌ی بیرونی و هم جنبه‌ی درونی هستند؛ در نتیجه، می‌توان گفت که رهیافت غایت‌گرایانه به اخلاق، نظریه‌ای اخلاقی از بیرون به درون^۵ است (۷).

بر خلاف نظریات غایت‌گرایانه، نظریات وظیفه‌گرایانه، نظریه‌هایی فاعل محور هستند که اعمال را از درون به بیرون^۶ ارزیابی می‌کنند. بنابراین، هر شخص (فاعل)، مسئول رفتار اخلاقی خویش است. اگر ما رفتار اخلاقی را از بیرون به درون کاوش کنیم، بنیاد و اساس ما برای ارزیابی اعمال، آثار و نتایج ارزشمند خواهد بود؛ آنچه برای ما اهمیت خواهد داشت، آثار و نتایجی هستند که عمل واقعاً ایجاد می‌کند؛ اما، اگر رفتار اخلاقی را از درون به بیرون کاوش کنیم، تمرکز ما بیش‌تر بر اصول، ملاحظات یا دلایلی است که اشخاص باید در انجام یا انتخاب عمل، همواره مدنظر داشته باشند (۷).

وظیفه‌گرایی به دو شاخه‌ی اصلی وظیفه‌گرایی عمل‌نگر و وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر تقسیم می‌شود. در اکثر متون و مباحث،

^۳ Outside

^۴ Inside

^۵ Outside-in

^۶ Inside-out

^۱ Agent-centered

^۲ Theory of Right Conduct

جزیی معتبر شناخته می‌شوند و در وظیفه‌گرایی عمل‌نگر کم‌تر افراطی (معتدل)، احکام جزیی بر احکام کلی تقدم دارند و اگر قرار باشد حکمی کلی صادر شود، تنها بر پایه‌ی احکام جزیی شکل خواهد گرفت و معتبر خواهد بود. حکم جزیی که در وظیفه‌گرایی عمل‌نگر در هر موقعیت صادر می‌شود، مستلزم سه مرحله‌ی جداگانه است: مرحله اول، برخورد با موقعیت؛ مرحله دوم، آگاهی از موقعیت و مرحله‌ی سوم، حکم کردن و تصمیم گرفتن در آن موقعیت است؛ حکم کردن و تصمیم گرفتن یا با نوعی شهود از آن نوع که شهودگرایان بدان معتقدند، امکان‌پذیر است یا با نوعی تصمیم از آن نوع که اگزیستانسیالیست‌ها بدان معتقدند؛ یعنی اراده و اختیار بر آمده از وجود انسان (۱۰).

شهودگرایان، انسان را دارای نیروی هدایتگر درونی، یعنی شهود، می‌دانند و اغلب اگزیستانسیالیست‌ها بر اراده‌ی فرد تکیه می‌زنند و معتقدند هر چه اراده بگوید صحیح است، و به این نحو به شکل‌گیری احکام جزیی در مواقع خاص مبادرت می‌ورزند.

از جمله وظیفه‌گرایان عمل‌نگر، به‌جز شهودگرایان و بعضی اگزیستانسیالیست‌ها که وصف‌شان آمد، می‌توان به Joseph Butler^۳ و Charlie Dunbar Broad^۴ اشاره کرد. جوزف باتلر معتقد است که هر شخص درست‌کار در هر موقعیت، بدون هیچ قاعده‌ی کلی و مطابق با حقیقت و فضیلت، تصمیم می‌گیرد (۱۰). Broad نیز معتقد است که ما باید در تعیین آنچه برای موقعیت و وضعیت بالفعل مناسب است، مجموع حوادث مناسبی را که متناسب با عمل مورد بحث است در نظر بگیریم و آنگاه با سنجش دقیق آنچه متناسب با آن وضعیت است، باید نسبت به انجام کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، تصمیم بگیریم (۲).

نقد وظیفه‌گرایی عمل‌نگر

نقد اول: Frankena معتقد است که وظیفه‌گرایان

اگر از وظیفه‌گرایی به‌طور عام، سخنی گفته می‌شود، عمدتاً وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر مراد است و حاکی از این می‌باشد که اگر وظیفه را همواره قاعده‌ای مشخص و تعیین کند، ارجح‌تر است از این‌که افراد بدون هیچ قاعده و مقرراتی به وظایفی که تشخیص می‌دهند، عمل کنند و باعث به‌وجود آمدن تعارض میان وظایف شوند.

هدف از نگاشتن این مقاله، شناخت تئوری‌های وظیفه‌گرایانه و نقد و ارزیابی دلایل وظیفه‌گرایان است تا شاید از این رهگذر به‌نحوی شایسته‌تر چالش‌های گوناگون مطرح شده در اخلاق پزشکی، از جمله مسائل سقط جنین، اتانازی و پیوند اعضا و ... پاسخ داده شود (۸). پس از بررسی و معرفی نظریه‌ی وظیفه‌گرایی، به ارزیابی و نقد شاخه‌های آن پرداخته و در نهایت، انتقادات عامی را که به‌طور کلی بر این نظریه وارد است، بررسی می‌کنیم؛ آنچه پیش از انتقادات و در مقدمه‌ی هر قسمت آمده است، نه تنها بررسی و معرفی نظریات وظیفه‌گرایانه است، بلکه دفاع از آن‌ها در برابر منتقدان نیز می‌باشد؛ لذا، در ادامه ما به بررسی شاخه‌های وظیفه‌گرایی خواهیم پرداخت و نقاط قوت و ضعف آن‌ها را برخواهیم شمرد و سپس، نتیجه‌گیری می‌کنیم.

وظیفه‌گرایی عمل‌نگر

براساس این دسته از نظریات، همه‌ی احکام اساسی در مورد الزام، جزیی‌اند و احکام کلی یا بی‌فایده‌اند یا از احکام جزیی مشتق شده‌اند. وظیفه‌گرایی عمل‌نگر در شکل افراطی خود معتقد است که هیچ قاعده‌ی کلی به درد نمی‌خورد و تنها در مواقع خاص با تصمیم‌گیری در موارد جزیی، می‌توان «بایدها» را تعیین کرد؛ اما در شکل کم‌تر افراطی معتقد است که ایجاد قواعد کلی براساس موارد جزیی مجاز است؛ به‌نظر William K. Frankena^۱، ما می‌توانیم هر دو شکل وظیفه‌گرایی عمل‌نگر را، اخلاق و وضعیت^۲ بنامیم (۹). بنابراین، در وظیفه‌گرایی عمل‌نگر افراطی، فقط احکام

^۱ (۱۹۹۴-۱۹۰۸)، فیلسوف اخلاق دان آمریکایی

^۲ Situation ethics

^۳ (۱۷۵۲-۱۶۹۲)، فیلسوف، متأله و اسقف انگلیسی

^۴ (۱۸۸۷-۱۹۷۱)، فیلسوف و اخلاق دان انگلیسی

خلاف وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، معتقد است که موارد جزئی همواره باید در پرتو قواعد کلی تعیین شوند و اگر معتبر هستند، اعتبار آن‌ها به‌خاطر قواعد کلی است (۹).

نقد پنجم: وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، مانند هر نوع نظریه‌ی وظیفه‌گرا، در مقابل نظریات غایت‌گرایانه قرار می‌گیرد. غایت‌گرایان، این دسته از نظریات را به‌خاطر توجه نکردن و بی‌اعتنایی به نتایج و پیامد عمل در تعیین درستی آن، مورد انتقاد قرار می‌دهند. غایت‌گرایی عمل‌نگر با وظیفه‌گرایی عمل‌نگر هم داستان است که قواعد کلی بی‌فایده‌اند؛ اما هر دو نوع غایت‌گرایی قاعده‌نگر و عمل‌نگر، وظیفه‌گرایی عمل‌نگر را در عدم توجه به نتایج و پیامد عمل مورد نکوهش قرار می‌دهند و مضاف بر این، غایت‌گرایی قاعده‌نگر، وظیفه‌گرایی عمل‌نگر را نیز به‌خاطر نفی قواعد کلی، نظریه‌ای نادرست می‌داند.

وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر

در تمامی آثار و نوشته‌های مربوط به نظریه‌ی وظیفه‌گرایی، هر جا سخنی از نظریات وظیفه‌گرایانه باشد بدون اشاره به عمل‌نگر یا قاعده‌نگر بودن آن‌ها، وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر مراد است. زیرا زمانی که سخن از وظیفه‌گرایی به میان می‌آید، همواره به ذهن مخاطب انجام وظیفه بر حسب قواعدی معین خطور می‌کند؛ وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، در میان نظریات اخلاقی کاربرد کم‌تری دارد و به آن تنها در طبقه‌بندی نظریات اخلاقی اشاره‌ای می‌شود. زیرا هر فاعل زمانی که در موقعیتی خاص انجام عملی را وظیفه‌ی خود بداند، به‌طور ضمنی حکم کرده است که هر کس دیگری نیز در این موقعیت و با این شرایط، باید این‌گونه عمل کند. به عبارت دیگر، مطلق بودن، همچون سایه‌ای تمام نظریات وظیفه‌گرایانه را در بر گرفته است و هر عملی که به‌عنوان وظیفه تعیین شود، به‌نحوی قید اطلاق بر آن صدق می‌کند. در وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، بر عکس وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، این مطلق بودن به‌نحو ملموسی آشکار است.

بر اساس وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، معیارهای غیر

عمل‌نگر، قواعد عمل استعجالی یا جزئی را در اختیار می‌نهند، ولی ملاک یا اصل راهنمای دیگری وجود ندارد (۹)؛ به عبارت دیگر، آن‌ها به تعمیم‌پذیری که از لوازم یک نظام اخلاقی است و همواره راهنمای افراد در موقعیت‌های مشابه است، توجهی نکرده‌اند. از سوی دیگر، Frankena معتقد است که شواهد انسان‌شناختی و روان‌شناختی منکر وجود نیرویی به نام «شهود» در انسان‌ها هستند و لذا، سخن شهودگرایان عمل‌نگر در این مورد نادرست است؛ تصمیم را نیز از آن جهت که احکام اخلاقی جزئی مورد تردید و اضطراب قرار می‌گیرند، نمی‌توان به‌عنوان معیاری برای حکم کردن دانست؛ بنابراین، معیار اگزیستانسیالیست‌ها نیز نادرست است (۹).

نقد دوم: وظیفه‌گرایان عمل‌نگر، معتقدند که هر موقعیت چیزی تازه و یگانه است و لذا، قواعد کلی در بررسی آن مفید نیستند. اما، نباید از نظر دور داشت که بالاخره هر موقعیت از جهاتی به موقعیت‌های دیگر شبیه است، مانند عهد و پیمان بستن، و این نیز برای اطلاق یک قاعده‌ی کلی کافی است. این سخن وظیفه‌گرایان عمل‌نگر در نفی قواعد کلی اخلاق نادرست است، زیرا در مقام عمل بدون قواعد عمل کردن و به‌سر بردن امکان ندارد (۹).

نقد سوم: Frankena خاطر نشان می‌کند که احکام جزئی، جزئی محض نیستند، بلکه به‌طور ضمنی کلی‌اند و هر کس که در اوضاع و احوال خاص حکم کند که باید چنین کرد، به‌طور ضمنی پذیرفته است که در اوضاع و احوال مشابه نیز باید چنین کرد (۹). یعنی، حکم جزئی با در نظر گرفتن احکام جزئی دیگر که در اوضاع و احوال مشابه، بدان‌ها حکم می‌شود، در واقع، می‌تواند در کسوت یک حکم و قاعده‌ی کلی باشد.

نقد چهارم: وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، در مقابل همه‌ی نظریاتی قرار می‌گیرد که قاعده‌نگر هستند، از جمله وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر و غایت‌گرایی قاعده‌نگر؛ و به‌خاطر توجه نکردن به قواعد کلی که لازمه‌ی هر نوع نظام اخلاقی هستند، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، بر

بلکه برای رفع تعارض و تزامم میان آن‌ها، باید نیم‌نگاهی نیز به نتایج و پیامد آن‌ها داشته باشند. از این‌رو، Sidgwick^۴ اعلام کرد که اصول و قواعد کلی باید به‌وسیله‌ی دو اصل غایت انگارانه، یعنی مصلحت‌اندیشی یا خودگروی معقول و اصل نیکوکاری یا سود تکمیل شوند (۱۰).

نقد دوم: ضعف دیگر نظریات وظیفه‌گرایانه‌ی قاعده‌نگر این است که اساسی منطقی یا عقلانی برای تصمیم‌گیری در مورد وظایف فردی ندارند. بدین معنی که هر فرد در عمل به وظیفه‌ی خود اگر چه مطابق قواعد کلی عمل می‌کند، اما ممکن است در عمل بر اساس قواعد دلایل خاص خود را داشته باشد و بنابراین، احتمال دارد که دلایل او اصلاً اخلاقی نباشند یا ربطی به اخلاق نداشته باشند. برای مثال، ممکن است بعضی از افراد چند دقیقه زودتر از زمان مشخص شده سرکار خود حاضر شوند و دلیل آن‌ها این باشد که منافع بیش‌تری را برای خود جلب کنند یا این‌که، مکان‌های بهتر را اشغال کنند. بنابراین، مشاهده می‌شود که عمل آن‌ها هیچ قاعده‌ی اخلاقی‌ای را نقض نمی‌کند و کاملاً اخلاقی است، اما دلیل فردی آن‌ها بی‌ارتباط با اخلاق است.

نقد سوم: در وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، اگر چه باور به وجود و اعتبار قواعد کلی اخلاق، از نقاط قوت آن می‌باشد، اما بنابر وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، هر موقعیت جدیدی که فاعل با آن مواجه می‌شود، حکم تازه و جدیدی خواهد داشت. بنابراین، این احکام تازه و جدید که در موقعیت‌هایی خاص شکل می‌گیرند، اساس قواعد کلی می‌باشند و بر آن‌ها تقدم دارند. پس، وظیفه‌گرایی عمل‌نگر بر وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر مقدم است و اساس آن را تشکیل می‌دهد.

نقد چهارم: از سوی دیگر، اگر چه مؤثر دانستن ویژگی‌های دیگر در ارزیابی اخلاقی اعمال، به‌جز نتایج و پیامدها، نیز از نقاط قوت وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر است، اما بدون توجه به نتایج و پیامد عمل، به‌درستی نمی‌توان حکم به اخلاقی بودن آن داد. وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر با غایت‌گرایی

غایت‌گرایانه‌ی بیشماری وجود دارد که همواره شامل یک یا چند قاعده می‌شوند و این قواعدند که باعث الزامی شدن اعمال می‌گردند؛ به عبارت دیگر، قواعد خاصی درباره‌ی وظیفه وجود دارد که ما موظف به رعایت آن‌ها هستیم، نظیر وفای به عهد (۱۱).

اما ممکن است اشکال گرفته شود که نمی‌توان قاعده‌ای تشکیل داد که هیچ معافیت و استثنایی نداشته باشد؛ وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر در پاسخ می‌گوید، زمانی یک قاعده استثنای پذیر است که بخواهیم حق تقدم را به قاعده‌ای دیگر بدهیم (۱۰).

وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر، در مقابل غایت‌گرایی معتقد است که این قواعد جدا از نتایج و پیامدها معتبر هستند و در برابر وظیفه‌گرایی عمل‌نگر، معتقد است که همواره قواعد کلی تعیین‌کننده‌ی موارد جزئی و خاص هستند؛ در نظریات وظیفه‌گرایانه، وجدان اخلاقی، راهنما یا معیار اخلاقی است که اگر اولاً و بالذات قواعد کلی را در اختیار ما نهد، قاعده‌نگر خواهیم بود و اگر احکام جزئی و احوال خاص را در اختیار ما نهد، عمل‌نگر خواهیم بود (۱۰).

در نظریه‌ی امر الهی^۱، به توسط وحی، در نظریه‌ی اخلاقی Kant^۲، به توسط کشف اصول هستی‌شناسی و در نظریه‌ی اخلاقی Ross^۳ با شهود درونی و به صورت حضوری، می‌توانیم به این گونه قواعد کلی دست پیدا کنیم.

نقد وظیفه‌گرایی قاعده‌نگر

نقد اول: نخستین و مهم‌ترین انتقادی که بر نظریات قاعده‌نگر وارد می‌شود، مسأله‌ی تعارض قواعد است. Ross تا حدی سعی کرد که تعارض میان وظایف را با تقسیم آن‌ها به وظیفه در نگاه نخست و وظیفه‌ی واقعی یا مطلق حل کند. اما نه تنها Ross، بلکه اکثر وظیفه‌گرایان قاعده‌نگر می‌دانند که عمل اخلاقاً صحیح، نه تنها باید مطابق با قواعد اخلاقی باشد،

^۱ Divine Command Theory

^۲ فیلسوف شهیر آلمانی (1724-1804)

^۳ ارسطو شناس و اخلاق دان اسکاتلندی (1877-1971)

^۴ فیلسوف سودگرای انگلیسی (1837-1900)

قاعده‌نگر، در تأکید بر اهمیت قواعد هم‌داستان است، اما در توجه به نتایج و پیامد عمل، برای تعیین درستی آن مخالف است. بنابراین، از این لحاظ مورد انتقاد غایت‌گرایان قرار می‌گیرد.

انتقادات عام وظیفه‌گرایی

نقد اول: در حوزه وظیفه‌گرایی، هیچ ملاکی برای تصمیم‌گیری در این‌که چه قوانین و قواعدی و اعمالی یا تشکیلاتی را می‌توان پذیرفت، وجود ندارد (۲). در حقیقت، وظیفه‌گرایی عمدتاً بر حس مسئولیت افراد و ندای درونی (وجدان) آن‌ها مبتنی است تا بدین وسیله اعمالی را که وظیفه‌ی خود می‌دانند انجام دهند. اما ملاکی واضح و روشن برای انتخاب قواعد و اصولی که در طول زمان همواره در حال تغییر هستند ارائه نمی‌دهد.

نقد دوم: به نظر می‌رسد یکی دیگر از نقطه‌ضعف‌های وظیفه‌گرایی که از جانب غایت‌گرایان مطرح می‌شود، نامعقولی بعضی از وظایف و اعمالی باشد که در این حوزه مجاز قلمداد می‌شوند؛ اما عمل کردن براساس آن‌ها نادرست می‌نماید؛ مانند افراط در انجام وظایف. در غایت‌گرایی، هیچ‌گاه چنین افراط‌هایی مجاز قلمداد نمی‌شوند و نه تنها نامعقول هستند، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز ناپسند می‌باشند. در وظیفه‌گرایی کسانی که از الزامات و وظایف خود قدم فراتر می‌نهند، مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند. برای مثال، کسی که جان خود را به‌خاطر نجات افراد سوار بر تَرَن به مخاطره می‌اندازد و به احتمال زیاد کشته خواهد شد، در احساس وظیفه نسبت به دیگران، افراط کرده است؛ این عمل افراط در وظیفه از دید غایت‌گرایان، معقول و درست به نظر نمی‌رسد، هر چند شاید در بعضی موارد، مخصوصاً موارد احساساتی و عاطفی، تا حدی معقول به نظر برسد.

نقد سوم: رایج‌ترین انتقادی که بر نظریات وظیفه‌گرایانه وارد می‌شود، این است که در این‌گونه نظریات، هیچ طریق واضحی برای حل تناقض میان وظایف اخلاقی ارائه نمی‌شود. برای مثال، یک سیستم اخلاقی وظیفه‌گرایانه، هم شامل

وظیفه‌ی «دروغ نگفتن» می‌شود و هم وظیفه‌ی «جلوگیری از آسیب رسیدن به دیگران». اما اگر فاعل با موقعیتی مواجه شود که این دو وظیفه با هم در تعارض افتند، براساس کدام‌یک از این وظایف باید عمل کند؟ پاسخ مناسب می‌تواند این باشد که در چنین موقعیتی باید بر اساس وظیفه‌ای عمل کرد که باعث ایجاد شر کم‌تری نسبت به وظیفه‌ی دیگر می‌شود. اما این پاسخ اتکای نظریات وظیفه‌گرایانه را بر نتایج عمل نشان می‌دهد. بنابراین، در چنین مواردی، اساس انتخاب فاعل در انجام وظیفه مبنایی غایت‌گرایانه است و نه وظیفه‌گرایانه.

نقد چهارم: بعضی دیگر از انتقادات متوجه این مسأله است که نظام‌های وظیفه‌گرایانه، در حقیقت، نظام‌هایی غایت‌گرایانه در لباس مبدل هستند. براساس این استدلال، وظایف و قواعدی که در نظام‌های وظیفه‌گرایانه به‌عنوان وظایف و قواعد اخلاقی مطرح می‌شوند، مبتنی بر اعمالی هستند که در طول زمان، همواره بهترین نتایج را داشته‌اند و در هر دوره مورد احترام مردم بوده‌اند. لذا، در نظام‌های وظیفه‌گرایانه، به‌عنوان اصول و قواعد اخلاقاً معتبر شناخته شده‌اند.

نقد پنجم: مطلق بودن اصول و قواعد وظیفه‌گرایانه نیز همواره نه تنها برای وظیفه‌گرایان، بلکه برای کسانی که مطابق آن‌ها عمل می‌کنند، مسأله ساز بوده است. زیرا براساس آن‌ها هیچ استثنایی وجود ندارد. اما در زندگی واقعی هر روز با مواردی رو به رو می‌شویم که ما را مجبور می‌کنند تا استثنا قائل شویم. بنابراین، مطلق بودن چنین اصول و قواعدی به‌نظر درست و صحیح نمی‌رسد. در حیات واقعی، افراد دارای وظایف، علایق و مسائل و مشکلات مختلفی هستند که هر کدام احکام متفاوت را می‌طلبد. زمانی که پای تفاوت و اختلاف به میان آید، دیگر مطلق بودن نیز معنایی نخواهد داشت.

نقد ششم: اکثر فیلسوفان بر این باورند که استدلال اخلاقی وظیفه‌گرایان، تنها نشان‌دهنده‌ی این است که استدلال اخلاقی، آنقدر که اصالت نفعیان متعارف فکر می‌کنند، ساده نیست؛ به‌عبارت دیگر، تنها چیزی که وظیفه‌گرایان بیان

در طول تاریخ فلسفه‌ی اخلاق، نظریه‌ی غایت‌گرایی بر نظریه‌ی وظیفه‌گرایی مقدم بوده است و ریشه‌ی آن به یونان و ارسطو بر می‌گردد و به دلیل این تقدم زمانی چند صد ساله، نسبت به وظیفه‌گرایی، مدافعان و منتقدان بیش‌تری دارد. اما سابقه و سرچشمه‌ی نظریه‌ی وظیفه‌گرایی به فلسفه‌ی اخلاق Kant راجع است و از نظریات برجسته‌ی دیگر در این حوزه می‌توان به نظریات وظیفه‌گرایان شهودگرا اشاره نمود. بنابراین، مسلم است که نظریه‌ی وظیفه‌گرایی، کم‌تر از نظریه‌ی غایت‌گرایی، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و این نشان از ضرورت نگاشتن چنین مقاله‌ای است.

اگر سابقه و پیشینه‌ی این دو مکتب را نادیده بگیریم و بی طرفانه در مورد آن‌ها به نقد و ارزیابی بپردازیم، در خواهیم یافت که هر کدام از آن‌ها در فلسفه‌ی اخلاق و در تأثیر گذاری بر اندیشه‌ها بسیار حائز اهمیت هستند و نمی‌توان یکی را به نفع دیگری کنار گذاشت یا باطل قلمداد کرد؛ اما قدر مسلم این است که هر دو نظریه نقاط ضعف و قوت فراوانی دارند که شاید با ترکیب آن‌ها و ایجاد یک نظریه‌ی مرکب به عنوان نظریه‌ی سوم، بتوان نقاط ضعف آن‌ها را پوشاند و هر دو نظریه را تقویت کرد. اعتقاد به تلفیق این دو نظریه، رویکرد کاملاً جدیدی است که در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق رخ داده است و اندیشمندان و فیلسوفان بیشماری را به خود مشغول داشته است. برای مثال، اگر بر اساس معیارهای وظیفه‌گرایانه، کشتن یک انسان بی گناه یا خلف وعده اخلاقاً نادرست است، نمی‌توان انکار کرد که نادرستی این اعمال، نه تنها به دلیل این است که هیچ‌کدام وظیفه‌ی یک فاعل نیست؛ بلکه نتایج چنین اعمالی نیز سهم بسیار مهمی در تعیین نادرستی آن‌ها دارد. بنابراین، این‌که باید وظیفه‌گرا یا غایت‌گرا بود، کاملاً به اوضاع و شرایطی بستگی دارد که فرد در آن موقعیت قرار گرفته است. با شناخت نقاط قوت و ضعف هر نظریه، در موقع عمل و تصمیم‌گیری، فاعل دست به درست‌ترین عمل و رفتار خواهد زد.

هدف نگارنده از نقد و ارزیابی نظریه‌ی وظیفه‌گرایی این

کرده‌اند، این است که غیر از نتایج و پیامد اعمال، وظیفه و انگیزه یا نیت فاعل نیز در عمل مؤثر است و باید مورد توجه قرار بگیرد. از سوی دیگر، گفته شده است که نتایج و پیامد اعمال در تعیین حقانیت آن‌ها، تأثیر به مراتب بیش‌تری از وظیفه و انگیزه‌ی فاعل دارند (۲). در نتیجه، غایت‌گرایی در تعیین درستی و نادرستی اعمال، سهم بیش‌تری نسبت به وظیفه‌گرایی دارد.

نقد هفتم: Frankena معتقد است که نظریات وظیفه‌گرایانه به مردم اهمیت می‌دهند، اما به ازدیاد خیر به اندازه‌ی کافی اهمیت نمی‌دهند؛ در مقابل، خودگرا به مردم دیگر اهمیت نمی‌دهد، اما به ازدیاد خیر اهمیت فراوان می‌دهد؛ سودگرایی هر دو نقیصه این دو نظریه را در آن واحد جبران می‌کند و مشکل تعارض میان اصول را از بین می‌برد؛ اما در توجه به سود و منافع نتایج و پیامد اعمال، بیش از حد افراط می‌کند و کاملاً بی توجه به انگیزه و نیت فاعل است؛ لذا، Frankena نظریه‌ی خود را در مورد الزام، یک نظریه‌ی «وظیفه‌گرایانه‌ی مرکب» می‌نامد و مبنای آن را اصل نیکوکاری و عدالت قرار می‌دهد (۱۰)؛ بنابراین، خود را با اتخاذ این نظریه از چنین اشکالاتی می‌رهاند.

نقد هشتم: نظریه‌ی وظیفه‌گرایی را نه تنها می‌توان نظریه‌ی مقابل غایت‌گرایی دانست، بلکه به نحوی در مقابل نظریات اخلاقی فضیلت‌مدار نیز قرار می‌گیرد. در اخلاق فضیلت‌مدار، نه تنها نتایج و پیامد اعمال بلکه وظیفه نیز در تعیین درستی اعمال نقشی ندارد. آنچه صواب و ناصواب بودن اعمال را مشخص می‌کند و در نظریه‌ی اخلاقی فضیلت‌مدار نقطه‌ی قانونی قرار می‌گیرد، «منش یا خصلت» فرد است. از همین روست که ارسطو نخست خصلت‌ها و منش‌های افراد با فضیلت را توصیف می‌کند و سپس استدلال می‌کند که هر که خواهان فصیلت‌مند بودن است باید مطابق این خصلت‌ها عمل نماید (۱۱).

نتیجه‌گیری

نبوده است که جایگاه این‌گونه نظریات را در فلسفه‌ی اخلاق سست و متزلزل نشان دهد، بلکه هدف اصلی نگارش آن این بوده است که مخاطبان را با نقاط ضعف و قوت این نظریه آشنا کند تا در رویارویی با چالش‌های اخلاقی و به خصوص مسائل مناقشه‌برانگیز اخلاق پزشکی، به‌درستی از آن استفاده کنند و دچار خلط مباحث یا کاربرد نادرست این نظریه نشوند.

منابع

- 1- Alexander L, Moore M. Deontological Ethics.
<http://plato.stanford.edu/entries/ethics-deontological>, (accessed in 2011).
- ۲- صانعی م. فلسفه‌ی اخلاق در تفکر غرب، چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی؛ ۱۳۶۸، ص ۱۲-۹۴، ۹۳-۹۸.
- 3- Darwall S. Consequentialism, 1st Edition. London: Blackwell Publishing; 2003, p. 11-12.
- 4- Kant I, Gregor MJ. Groundwork of the Metaphysics of Morals, 1st Edition. UK: Cambridge University Press; 1998, p. 31.
- 5- Tannsjö T. Understanding Ethics: An Introduction to Moral Theory, 1st Edition. Edinburg: Edinburg University Press; 2002, p. 56.
- ۶- موحدی م.ج. بررسی رابطه‌ی وظیفه‌گرایی با نتیجه‌گرایی. نشریه‌ی پژوهشهای فلسفی ۱۳۸۹؛ سال ۵۳ (شماره ۲۱۶): ۷۰-۱۶۶.
- 7- Darwall S. Deontology, 1st Edition. London: Wiley-Blackwell; 2003, p. 127-8, 130-1, 144.
- ۸- موحدی م.ج. بررسی سقط جنین بر اساس نظریه اثر دو گانه. مجله اخلاق و تاریخ پزشکی ۱۳۸۹؛ دوره ۳ (شماره ۲): ۳۶-۴۴.
- ۹- فرانکنا و. فلسفه‌ی اخلاق، چاپ اول. ترجمه‌ی صادقی ه. قم: انتشارات طه؛ ۱۳۷۶، ص ۷۲، ۱۲۰، ۶۸، ۶۴-۶۲، ۵۱، ۴۹، ۵۰.
- ۱۰- پالمر م. مسائل اخلاقی، چاپ اول. ترجمه‌ی آل بویه ع. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۸۵، ص ۲۲۲.
- ۱۱- کاپلستون فردریک. تاریخ فلسفه‌ی، چاپ چهارم. ترجمه‌ی مجتبی‌ی س.ج. تهران: انتشارات سروش و علمی و فرهنگی؛ ۱۳۸۰، جلد ۱ (یونان و روم)، ص ۹-۳۸۳.